

امثال عربی در نامه‌های عین‌القضات همدانی

سلمان ساکت*

چکیده

نویسندگان پارسی‌نویس از دیرباز علاقه‌مند به استفاده از امثال عربی در کتابها و رسائل خود بوده‌اند و از یک سو آنها را برای تبیین بهتر مقاصد خود به کار می‌برده و از سوی دیگر، بدین وسیله آشنایی ژرف خود را با ادب تازی به رخ می‌کشیده‌اند. یکی از متون مهم زبان فارسی — به‌ویژه در حوزه ادبیات عرفانی — که گنجینه‌ای سرشار از مفاهیم و موضوعات مختلف به شمار می‌رود، نامه‌های عین‌القضات همدانی است که به دلیل نبود فهرستی جامع و متنوع برای آن، چندان که باید و شاید مورد استفاده پژوهشگران و محققان قرار نگرفته است.

نویسنده این جستار امثال عربی به کار رفته در این متن را استخراج کرده و با کتب مهم امثال و ادبیات عرب تطبیق و از این رهگذر نشان داده است که قاضی در میان مکتوبات خود ۷۳ مثل عربی را به کار برده است که در میان آنها افزون بر امثال کهن، امثال مولدون هم دیده می‌شود. همچنین حدود یک‌پنجم این امثال در مثل‌نامه‌های کهن عربی و امهات کتب موجود ادب تازی دیده نمی‌شود. این فهرست و توضیحات، نه تنها شماری مثل را به گنجینه سرشار و غنی امثال عربی می‌افزاید، بلکه تبحر قاضی را در ادبیات عرب به‌خوبی نشان می‌دهد و تا حدی منابع وی را در نگارش نامه‌ها نیز مشخص می‌کند. کلیدواژه‌ها: نامه‌های عین‌القضات، عین‌القضات همدانی، متون عرفانی، امثال عربی، مثل‌نامه‌های کهن عربی.

درآمد

ابوالمعانی عبدالله بن محمد میانجی، مشهور به عین‌القضات (۴۹۲-۵۲۵ ق)، از بزرگ‌ترین اندیشمندان و عارفان فرهنگ ایرانی، به‌رغم عمر کوتاهش آثاری مهم و درخور توجه از خود باقی گذاشته است. یکی از این آثار «مکتوبات» اوست که در زمره ارزشمندترین منابع در شناخت افکار و اندیشه‌های وی به‌شمار می‌آید.

به تصریح خود عین‌القضات، این نامه‌ها حاصل «پانزده سال سلوک» اوست و فهم آنها «روزگاری دراز» می‌طلبد، تا آنجا که چه بسا «به پنجاه سال» هم بر دیگری ممکن نگردد (عین‌القضات، نامه‌ها، ج ۲، ص ۲۰۵)، بنابراین ثمره دوره کمال و پختگی او به‌شمار می‌رود و از این رو در میان آثار عرفانی، از غنا و اهمیت خاصی برخوردار است. قاضی خود به این مهم واقف بوده و با لحنی مفاخره‌آمیز آن را بیان کرده است:

در این مکتوبات من چندان عجایب است که اگر اولین و آخرین زنده شوندد، از آن قوت خورند. و قدر آن کسانی دانند که عمرهای عزیز ایشان خرج شد و از آن به بویی بیش نرسیدند ... مرا امید است که تا چندین هزار سال از آن مکتوبات عالمها آبادان خواهد شد و دل‌های بسیار عزیزان از آن آسایش می‌یابد (همان، ج ۲، ص ۲۰۶).^۱

یکی از مهم‌ترین علل اهمیت و غنای چشمگیر نامه‌های عین‌القضات (و نیز دیگر آثار وی)، بهره‌گیری همزمان او از قرآن و احادیث، اندیشه ایران باستان، حکمت اساطیری، آیین گنوسی، تفکر مانوی، آراء اندیشمندان یونان باستان، فلسفه ابن سینا، آثار امام محمد غزالی و مشرب عرفانی احمد غزالی است (فرهادی نیک ۱۳۸۹: ۴۹). بنابراین نامه‌های عین‌القضات گنجینه‌ای سرشار از دقایق دینی و عرفانی و ادبی است که هنوز درباره بسیاری از جنبه‌های آن، پژوهشی استوار و قابل اعتنا انجام نگرفته است.

۱. نیز، نک: عین‌القضات، نامه‌ها، ج ۲، ص ۳۳۱.

یکی از این جنبه‌ها امثال و حکم فارسی و عربی در مکتوبات اوست که تاکنون بدانها پرداخته نشده است. البته نبود فهرستهای متنوع و دقیق برای نامه‌ها - که فراهم کردن آن با توجه به حجم زیاد مکتوبات، دشوار و زمانبر است - یکی از مهم‌ترین دلایلی است که محققان و پژوهندگان را از دسترسی آسان و سریع به مواد مورد نیاز پژوهش - از جمله امثال و حکم - بازداشته است. نگارنده در این جستار امثال عربی را در مکتوبات عین القضاة فهرست، معنی و بررسی کرده است. از آنجا که شماری از این امثال در مثل‌نامه‌های کهن عربی وجود ندارد، ترجمه و تفسیر آنها گاه دشوار و توأم با تردید بوده است، بدیهی است راهنمایی‌های صاحب‌نظران بر غنای این جستار خواهد افزود.

۱. أَبْصِرُ مِنْ فَرَسٍ بَهْمَاءٍ فِي غَلَسٍ (ج ۱، ص ۳، ب ۳)^۲

یعنی: بینا تر از اسب گنگ در تاریکی. این مثل را وقتی به کار می‌برند که کسی را به حدت بصر و قدرت بینایی مثل زنند.

در مجمع‌الامثال و سوائر‌الامثال به جای «بهماء» به ترتیب «بهماء» (میدانی، مجمع، ج ۱، ص ۱۵۹) و «ببهماء» (حمزه، سوائر، ص ۶۳) آمده است. صاحب‌المستقصی پس از آوردن مثل «أَبْصِرُ مِنْ فَرَسٍ» نوشته است: «و یروی: من فرس فی ظلماء لیل و غلس، و یروی: بَبْهَمَاءِ غَلَسٍ» (زمخشری، المستقصی، ج ۱، ص ۲۲).

در بهرام‌پشت از قدرت بینایی اسب یاد شده است: «بهرام اهوره آفریده، او را تخمه بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست...» (اوستا، ج ۱، ص ۴۳۷).

در فرهنگ ایران فراست و هوشیاری و تیزبینی و تیزگوشی اسب زبانه‌زده بوده است (یاحقی ۱۳۸۶: ۱۱۴)، از این رو در شاهنامه به هنگام وصف رخس، بیت «به

۲. در این جستار «ج» نشانه جلد، «ص» نشانه صفحه و «ب» نشانه بند است.

شب مورچه بر پلاس سیاه / نمودی به گوش از دو فرسنگ راه» آمده که البته در شمار ابیات الحاقی است (نک: فردوسی ۱۹۶۶: ۵۳/۲). مصرع دوم این بیت در دستنویس پاریس (مورخ ۸۴۴ق) به صورت «بدیدی به چشم از دو فرسنگ راه» (فردوسی ۱۳۸۶: ۳۳۵/۱) و در نسخه سن ژوزف به شکل «شب تیره دیدی دو فرسنگ راه» آمده است (فردوسی ۱۳۸۹: ۸۷) که بر تیزیابی اسب تأکید دارد.

۲. کُلُّ فِتَاةٍ بِأَبِيهَا مُعْجَبَةٌ (ج ۱، ص ۳۹، ب ۴۳ و ج ۲، ص ۴۲۳، ب ۶۹۵)
یعنی: هر دختری به پدرش می‌نازد. این مثل را درباره کسی می‌گویند که به خاندان و قبیله خویش می‌بالد (میدانی، همان، ج ۲، ص ۱۶۱؛ زمخشری، همان، ج ۲، ص ۲۸؛ ثعالبی، التمثیل، ص ۲۱۵؛ عسکری، جمهرة، ج ۱، ص ۳۵۰، ج ۲، ص ۱۴۲). در خزینة الامثال این مثل به صورت «كُلُّ فِتَاةٍ بِأَبِيهَا مُعْجَبَةٌ» آمده است (نک: حقیقت، خزینة، ص ۱۵۲).

این مثل تا حدی شبیه به مثلی است در فارسی که می‌گویند: «بوزینه به چشم مادرش (ننه‌اش) غزال است» (نک: ذوالفقاری ۱۳۸۸: ۵۴۴/۱) و به صورت «به چشم مادرش بوزینه آهو است» نیز رواج دارد.

۳. الضَّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ (ج ۱، ص ۸۸، ب ۱۱۹؛ ج ۲، ص ۱۵۶، ب ۲۳۰ و ص ۱۵۷، ب ۲۳۱)

یعنی: ضرورتها نارواها را روا می‌بخشد (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۲۵۶/۱؛ شیخانی ۱۴۰۷: ۴۰۰؛ نجم رازی، مرصاد، ص ۱۹؛ بغدادی، التوسل، ص ۲۵۲؛ زیدری، نفثة المصدور، ص ۷۸؛ نظام‌الحسینی، العراضه، ص ۸۰، ۱۰۶-۱۰۷).

۴. لِكُلِّ دَاخِلٍ دَهْشَةٌ (ج ۱، ص ۱۱۰، ب ۱۵۸)

یعنی: برای هر داخل‌شونده‌ای حیرت و سرآسیمگی باشد.

این مثل به صورت «لکلّ داخل دهشة فابدؤه بالتحية» به پیامبر (ص) (خوارزمی، الامثال، ص ۳۵۲) و ابن عباس (ثعالبی، التمثیل، ص ۳۰) و به صورت «لکلّ داخل دهشة و ذهول» به امام علی (ع) نسبت یافته است (خوانساری، شرح غرر، ج ۵، ص ۱۰). (نیز، نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۲۲ و زمخشری، همان، ج ۲، ص ۲۹۲).

۵. لا بأس إمّا هلك و إمّا ملک (ج ۱، ص ۱۲۳، ب ۱۷۸)

یعنی: بیمی نیست، یا مرگ یا رسیدن به مقصود.

در ج ۲، ص ۴۲۴، ب ۶۷۰ تنها قسمت دوم مثل، به صورت «إمّا هلك و إمّا مالک» آمده است.

این مثل در کتب امثال و ادبیات نیامده است، اما یادآور حکایت احمدبن عبدالله خجستانی است که رسیدن خود را به مقام امیری خراسان مرهون دو بیت زیر از حنظله بادغیسی دانسته است:

مهوری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی
(نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۴۲)

۶. الولدُ سرُّ أبیه (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۶)

یعنی: فرزند سرّ پدر خویش است.

هر چند در منابع معتبر حدیث نیامده، مولوی آن را حدیث دانسته است:

بهر این فرمود آن شاه نبیه مصطفی که الولد سرّ أبیه
(مولوی، مثنوی، ج ۴، ص ۶۰۸)

(نیز، نک: فروزانفر ۱۳۸۱: ۴۰۶؛ ملطیوی، روضه، ص ۱۳۷؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۲۸۱/۱).

۷. شِنْشِنَةٌ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمٍ (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۶)

یعنی: عادت و خوبی است که آن را از «اخزم» می‌شناسم. این مثل را برای بیان

شبهات به ویژه شباهت خلق و خوی فرزند به پدرش به کار می‌برند. مصرع دوم بیتی است که مصرع نخست آن در مثل نامه‌های کهن به صورتهای گوناگون ضبط شده و به افراد مختلف نسبت یافته است (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۴۵۷؛ زمخشری، همان، ج ۲، ص ۱۳۴؛ عسکری، همان، ج ۱، ص ۵۴۱؛ بکری، فصل‌المقال، ص ۲۱۹ و رازی، امثال و حکم، ص ۳۲۶).

۸. الْعَصَا مِنَ الْعُصِيَّةِ (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۶)
یعنی «عصا» از «عصیه» است. «عصا» نام اسب و «عصیه» نام مادرش است. این مثل را برای شباهت آدمی به پدرش به کار می‌برند (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۴۴ (إِنَّ الْعَصَا...؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۳۳۴؛ عسکری، همان، ج ۲، ص ۴۰).

۹. أَصَبْتَ فَالْزَم (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۶ و ص ۳۷۸، ب ۶۳۰ و ص ۳۷۹، ب ۶۳۰)
یعنی: چون به مقصد رسیدی، ملتزم باش (توقف کن).
عین‌القضات در دو جا آن را حدیث دانسته، اما در کتب معتبر حدیث نیامده است. همچنین در کتب امثال کهن نیز دیده نمی‌شود، هرچند در کتابهای فارسی سده‌های ششم و هفتم به همین صورت (نک: قمی، تاریخ‌الوزراء، ص ۴۹؛ وراوینی، مرزبان‌نامه، ص ۱۶۹) یا به صورت «أصبت فالزم و وجدت فاغنم» (نک: اصفهانی، دستورالوزاره، ص ۶۶؛ ظهیری، سندبادنامه، ص ۷۷ و ۱۴۶؛ سجاسی، فرائد، ص ۱۲۵) به کار رفته است.

۱۰. إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۷ و ص ۳۳۰، ب ۵۵۲؛ ج ۲، ص ۴۶، ب ۶۱ و ص ۱۲۱، ب ۱۷۹)
یعنی: به درستی که شعر حکمت است. به نوشته و طواط این مثل را آنجا باید گفت که

«کسی شعری خوب آراسته به الطاف حکمت و اصناف موعظت روایت کند»
(وطواط، لطایف الامثال، ص ۴۱).

حدیث نبوی است که به عنوان مثل نیز به کار رفته است (نک: عسکری، همان، ج ۱، ص ۱۴؛ تعالی، التمثیل، ص ۲۷).

۱۱. الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ (ج ۱، ص ۱۴۹، ب ۲۱۸ و ص ۲۰۷، ب ۳۳۱)
یعنی: کسی که به نیکی راهنمایی می‌کند، همچون کننده آن است. به نوشته رشیدالدین وطواط این مثل را «آنجا باید گفت که کسی مر کسی را بر نیکی و خیری هدایت کند» (وطواط، همان، ص ۸۲).

حدیث نبوی است که در اغلب کتب امثال نیز آمده است (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۳۴۱؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۳۱۷؛ عسکری، همان، ج ۱، ص ۴۵۳؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۲۴۶/۱). این حدیث / مثل در کتب فارسی کهن نیز به کار رفته است (برای نمونه، نک: عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۲۹؛ بغدادی، همان، ص ۸۲؛ سجاسی، همان، ص ۱۸۵).

۱۲. دَعِ الشَّرَّ يَغْبُرُ (ج ۱، ص ۲۰۹، ب ۳۳۶ و ص ۳۰۴، ب ۵۰۹ و ص ۴۰۴، ب ۶۷۵ و ص ۴۷۶، ب ۷۹۲؛ ج ۲، ص ۱۲، ب ۱۶ و ص ۱۸۴، ب ۲۷۶ و ص ۱۹۵، ب ۲۸۹ و ص ۴۲۵، ب ۶۷۱؛ ج ۳، ص ۴۳۹، ب ۲۸۳)

یعنی: بگذار شر را تا بگذرد (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۳۴۴؛ تعالی، همان، ص ۴۴). به نوشته وطواط «این مثل آنجا باید گفت که کسی را ایام محنت و اسباب شدتی را یاد کند یا ظالمی و بدکرداری را بنکوهد و عثرات او را برشمارد» (وطواط، همان، ص ۸۲).

۱۳. تَكثِيرُ الْجُوزِ بِالْعَضِّ (ج ۱، ص ۲۳۰، ب ۳۷۹)
یعنی: زیاد شدن گردو با گاز گرفتن آن به دندان.
این مثل در هیچ یک از کتب امثال نیامده است.^۳

۱۴. الناقِدُ بصيرٌ (ج ۱، ص ۲۵۷، ب ۴۲۸ (... لا بروج عليه الزيف)؛ ج ۲، ص ۱۶۱، ب ۲۳۸ (فإن ...)) و ص ۴۳۶، ب ۶۸۷ و ص ۴۴۰، ب ۶۹۱ (لا تبهرج فإن ...)).
یعنی: ناقد بصیر است.

گویا حدیث است که به صورت مثل یا حکمت رواج یافته است (عطار، مصیبت‌نامه، ص ۶۹۴؛ همو، الهی‌نامه، ص ۵۵۸؛ نیز، نک: ثعالبی، همان، ص ۱۷۰). صورت کامل آن در برخی از منابع به صورتهای «لا تبهرج فإن الناقد بصيرٌ» (قشیری، الرسالة‌التفسیری، ص ۲۶۸) و «لا تَبْهَرَجُوا فَإِنَّ...» (غزالی، مجموعه آثار، ص ۱۹۰) آمده است.

احتمالاً این مثل برگرفته از مثل «لا يبصر الدينار غير الناقد» است (خوارزمی، الامثال المولده، ص ۱۲۵ و ۵۰۷) که در التمثیل و المحاضره نیز با تغییر «الدنيا» به جای «الدينار» آمده است (ثعالبی، التمثیل، ص ۱۹۸).

۱۵. أفصحُ من فمِ الاعرابی (ج ۱، ص ۲۸۴، ب ۴۷۲؛ ج ۲، ص ۳۱۸، ب ۴۸۳)
یعنی: فصیح‌تر از دهان (زبان) اعرابی.

عین القضاة این مثل را به صورت «من فم الاعرابی افصح» به کار برده است که در اینجا به قیاس مثلهای «أفعلُ من ...» آن را تغییر داده‌ایم. این عبارت اگرچه در کتب امثال نیامده است، در تاریخ بیهقی به صورت «فم الاعرابی افصح» به کار رفته

۳. این احتمال را هم می‌توان مطرح کرد که شاید «تکثیر» تصحیف «تکسیر» به معنی شکستن باشد که در این صورت معنی مثل مورد نظر چنین است: «شکستن گردو با گاز گرفتن آن به دندان» که البته بر اساس چاپ موجود چنین نسخه‌بدلی وجود ندارد.

(بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۱۰۷) و گویا برگرفته از حدیث نبوی است: «أنا افصح العرب» (ثعالبی، ثمارالقلوب، ص ۲۸).

در سیرت رسول الله نیز آمده است: «و یغمبر، صلوات الله علیه، از بهر آنکه در قبیله بنی سعد پرورده بود، به فصاحت فخر آوردی بر قریش و گفتم: أنا أَعْرَبُكُمْ، أنا قُرَشِيٌّ و اسْتُرِضِعْتُ فِي بَنِي سَعْدٍ. گفت: من از شما فصیح ترم و لغت عرب بهتر دانم، چرا که من قریشی‌ام و لغت قریش می‌دانم و در قبیله بنی سعد پرورده‌ام و لغت ایشان نیز می‌دانم. و چنین گویند که در قبایل عرب هیچ قبیله به فصاحت بنی سعد نبود (همدانی، سیرت، ج ۱، ص ۱۵۳).

۱۶. التعمای من اهل البصيرة صعباً (ج ۱، ص ۳۰۸، ب ۵۱۴)

یعنی: خود را به نایبانی زدن برای فرد بینا دشوار است.

در کتب امثال نیامده است، اما ظاهراً باید مثل باشد و مفهوم آن مشابه این گفته است: «خردمند خود را به خیریت نمی‌زند.»

۱۷. لِكُلِّ عَمَلٍ رِجَالٌ (ج ۱، ص ۳۴۱، ب ۵۶۹؛ ج ۲، ص ۲۱۶، ب ۳۲۲ و ص ۴۲۷، ب ۶۷۴)

یعنی: هرکسی را بهر کاری ساختند (نک: خوارزمی، همان، ص ۱۰۵ و بدیع‌الزمان همدانی، مقامات، ص ۶۸). در کتب فارسی نیز فراوان به کار رفته است (نک: عنصرالمعالی، همان، ص ۲۳۰؛ سمعانی، همان، ص ۲۴؛ نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۲۲۹؛ نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۳۴۰؛ جوینی، جهانگشا، ج ۳، ص ۱۹؛ زیدری، همان، ص ۱۲۰؛ نظام‌الحسینی، همان، ص ۲۷).

این مثل در قره‌العین به «هر مردی را کاری است» (قره‌العین، ص ۳۵) و در سیاستنامه به «مردی و کاری» (نظام‌الملک، همانجا) ترجمه شده است.

مولوی نیز با عنایت به این مثل سروده است:

هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن را در دلش انداختند
(مولوی، همان، ج ۳، ص ۳۶۶)

که مصرع اول خود به صورت مثل درآمده است (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۹۴۲/۴).

احتمالاً سنایی نیز با توجه به همین مثل گفته است:

که پدیدست در جهان باری کار هر مرد و مرد هر کاری
(سنایی، حدیقه، ص ۴۴۹؛ نیز، نک: جوینی، همانجا)

۱۸. الجنون فنونٌ (ج ۱، ص ۳۴۳، ب ۵۷۳)

یعنی: جنون شعب مختلف دارد (ثعالبی، التمثیل، ص ۴۳؛ شیخانی ۱۴۰۷: ۱۹۶؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۲۴۱/۱). این مثل در قابوسنامه نیز آمده و به «دیوانگی گونه‌گونه است» ترجمه شده است (عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۷۶).

۱۹. فی عنقِ الخنازیرِ لا یُستحسنُ العَقْدَ (ج ۱، ص ۳۴۶، ب ۵۷۶)

یعنی: گردن‌بند در گردن خوکها زیبا نیست.

در کتب امثال نیامده است، اما ظاهراً برگرفته از این سخن حضرت عیسی (ع) است که گفته: «لا تعلقوا الجواهر فی اعناق الخنازیر، فانّ العلم خیر من الجوهر و منکره شرّ من الخنزیر» (طاش‌کبری‌زاده ۱۴۲۲: ۴۴/۱). در سخنان پیامبر (ص) نیز عبارتی وجود دارد که می‌توان مثل مورد نظر را برگرفته از آن دانست: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و وضع العلم فی غیر أهله کمقلد الخنازیر الجوهر و اللؤلؤ و الدرّ» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۷۰ و ۲۴۱).

شاعری به نام احمدبن ابی طاهر خراسانی (م ۲۸۰ ق) احتمالاً با توجه به سخن حضرت عیسی (ع) یا حدیث پیامبر (ص) سروده است:

إِنِّي وَ تَزِينِي بِمَدْحِي مَعْشَرًا كَمُعَلِّقِ دُرًّا عَلَى خَنْزِيرٍ
(ثعالبي، همان، ص ۹۳)

در عهد جدید، انجیل متی، از زبان حضرت عیسی (ع) آمده است: «آنچه مقدس است به سگان مدهید و نه مرواریدهای خویش پیش خوکان اندازید» (عهد جدید، ص ۱۵۲) که ترجمه عربی آن، یعنی «لا تطرحوا الدرّ تحت أرجل الخنازیر» در بسیاری از کتب دوره اسلامی آمده و به صورت ضرب‌المثلی سایر بوده است (از جمله، نک: ثعالبی، التمثیل، ص ۱۵؛ زمخشری، ربیع، ج ۴، ص ۳۵). بنابراین برخی (نک: محقق ۱۳۷۴: ۳۹) بیت معروف زیر از ناصر خسرو را برگرفته از این سخن حضرت عیسی (ع) دانسته‌اند.

من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی در لفظ دری را
اما مثل «مروارید پیش خوک افشاندن» یکی از امثال کهن ایرانی است، چرا که در منظومه درخت آسوریک که مناظره‌ای است از دوره اشکانی میان بز و درخت خرما، بز پس از برشمردن نیکوییهای فراوان خویش به رقیب و همال خود می‌گوید:

این زرین سخن

که من به تو گفتم

چنان است که کسی پیش خوک / گراز

مروارید افشاند (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۵۱-۵۵).

سرچشمه سروده ناصر خسرو را چه سخن حضرت عیسی (ع) بدانیم و چه مثلی کهن از فرهنگ ایران، عبارت عین‌القضاة ظاهراً ربطی به آن ندارد، چرا که در اینجا سخن از «عقد بر گردن خوک» است و نه «مروارید پیش / در پای خوک افشاندن». پس باید سرچشمه مثلی را که عین‌القضاة آورده، سخن دیگر حضرت عیسی (ع) و یا حدیث پیامبر (ص) بدانیم که در ابتدا اشاره شد. البته احتمال دیگری هم مطرح است و آن تغییر عبارت عیسی (ع) در ویرایشهای مختلف انجیل متی

است، چرا که هر چند در انجیل‌های کنونی، عبارت به همان صورتی که نقل شد، آمده است، اما در ترجمه *اناجیل اربعه* که در سده‌های یازدهم و دوازدهم هجری فراهم آمده، سخن حضرت عیسی (ع) چنین ترجمه شده است: «مدهید چیزهای پاکیزه را به سگان و میاویزید جواهر خود را در گردن خوکها» (حسینی، ترجمه *اناجیل*، ص ۱۸). در زبان فارسی تعبیر «گهر از حلق خوک آویختن» کنایه از «چیزی با ارزش را در جای ناسزاوار و نامناسب صرف کردن» است (عطار، ۱۳۹۰: ۵۱۷ (تعلیقات))، همان‌طور که عطار گفته است:

بس که ما در ریگ روغن ریختیم بس گهر کز حلق خوک آویختیم
بس که ما این خوان فروآراستیم بس کزین خوان گرسنه برخاستیم
(عطار، *منطق‌الطیر*، ص ۴۳۸)

۲۰. *دعوة الغریب لا ترد* (ج ۱، ص ۳۵۶، ب ۵۹۳)

یعنی: دعای غریبان رد نمی‌شود.

در کتب امثال نیامده است و احتمالاً برابر است با مثل «دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند» (دهخدا ۱۳۷۷: ۸۱۶/۲).

۲۱. *الظاهر عنوان الباطن* (ج ۱، ص ۳۵۸، ب ۵۹۵)

یعنی: ظاهر دلالت‌کننده به باطن است.

در کتب امثال عربی نیامده است، اما در *امثال* و حکم به بقراط منسوب و چنین ترجمه شده است: «آشکار پیشگاه و دیباچه نهان باشد» (دهخدا ۱۳۷۷: ۲۵۷/۱) و در زبان فارسی معادل است با مثل «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر» (همان: ۸۷۴/۲).

مولوی احتمالاً با عنایت به این مثل سروده است:

ظاهرش گیرار چه ظاهر کثر پرد عاقبت ظاهر سوی باطن برد
(مولوی، همان، ج ۳، ص ۳۲۴)
(نیز، نک: بدلیسی، قانون شاهی، ص ۳۰).

۲۲. الأمرُ جدُّ فجْدٌ (ج ۱، ص ۳۶۲، ب ۶۰۳)
یعنی: کار بسیار دشوار است.

جمله‌ای است در وصف مؤاخذه در قیامت که در الأمالی الخمیسیة به اسودبن یزید (شجری، الأمالی، ج ۲، ص ۱۹) و در احیاء علوم الدین به عطاءبن ابی‌ریاح (غزالی، احیا، ج ۳، ص ۴۱۱) نسبت یافته است و خوارزمی آن را به «کار سخت است سخت» ترجمه کرده است (غزالی، احیا، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۴۲).

۲۳. لا زحمة فی البین (ج ۱، ص ۳۶۹، ب ۶۱۵)
یعنی: هیچ تنگنایی در میان وجود ندارد.

عین القضاة در تمهیدات نیز مانند نامه‌ها، به هنگام سخن از عشق و «یحِبِّهِمْ» و «یحَبُّونَهُ» این عبارت را به کار برده است: جوانمردا «یحِبِّهِمْ» یا «یحَبُّونَهُ» در خلوت خانه هم سر شده است و لا زحمة فی البین (عین القضاة، تمهیدات، ص ۱۳۱).
از آنجا که این عبارت - تا آنجا که جستهم - در منبع دیگری به کار نرفته است، تنها با حدس و گمان و با توجه به نوشته قاضی می‌توان پیشنهادهایی برای معنای آن ارائه داد: تباین و منافات نداشتن؛ یکی شدن و از بین رفتن چندگانگی و یا اصطلاحی همانند آنچه در زبان فارسی می‌گوییم: یک کلام ختم کلام.

۲۴. مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ نَامَ احْتَلَمَ (ج ۱، ص ۳۷۱، ب ۶۱۸)

یعنی: هرکس بکوشد، گله را به چرا می‌برد (به مقصود می‌رسد) و هرکس بخوابد،

خواب می بیند (میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۸۷ که قسمت دوم مثل را با تغییر «رأی الاحلام» به جای «احتلم» آورده و آنها را در زمره امثال مولدون دانسته است؛ نیز، نک: قره العین، ص ۴۶؛ ملطیوی، همان، ص ۴۹۷).

این مثل در توفیق عبدالله بن طاهر نیز آمده است که جاحظ آن را برگرفته از توفیعات انوشیروان می داند که گفته است: «هرکه روز چرذ و هرکه خسبذ خواب بیند» (جاحظ، المحاسن، ص ۱۵۵؛ نیز، نک: بیهقی، المحاسن، ص ۲۱۴؛ محقق ۱۳۷۴: ۴۰).

ثعالبی نیز آن را یک جا به انوشیروان نسبت داده (ثعالبی، الاعجاز، ص ۶۷) و در جای دیگر (همو، التمثیل، ص ۴۳) از امثال ایرانیان دانسته است.

بخش نخست مثل به شعر نیز درآمده است: بیاید چمیدار بخواهی چرید (عنصر المعالی، قابوسنامه، ص ۱۲۰).

۲۵. لَيْسَ بِعُشِّكَ فَادْرُجِي (ج ۱، ص ۳۷۹، ب ۶۳۱ و ص ۴۶۳، ب ۷۶۹ (... فادرج))
یعنی: اینجا آشیانه ات (جایگاهت) نیست، از آن درگذر (میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۱۵؛ ثعالبی، التمثیل، ص ۳۶۳ (در هر دو: لیس هذا بعشک فادرجی)؛ عسکری، همان، ج ۲، ص ۱۹۷).

در تاریخ جهانگشا بیتی آمده که مصرع نخست آن برگرفته از همین مثل است:
مَاذَا بِعُشِّكَ فَادْرُجِي عَنْ مَنَزَلِ بَكِ نَابِ
(جوینی، تاریخ، ج ۲، ص ۵۶)

۲۶. أَضْرِبُ فِي حَدِيدٍ بَارِدٍ (ج ۱، ص ۳۸۱، ب ۶۳۴)
یعنی: بر آهن سرد می کوبم (میدانی، همان، ج ۱، ص ۱۷۴؛ زمخسری، المستقصى، ج ۲، ص ۲۹؛ حریری، مقامات، ص ۵۱۵؛ زیدری، همان، ص ۷۴). در همه منابع ذکر شده به صورت «تضربُ فی حدیدِ باردٍ» آمده که نشان می دهد عین القضاة فعل جمله را

به دلیل معنایی که مدّ نظرش بوده، تغییر داده است.
به نوشتهٔ صاحب نفایس‌الفنون، این مثل را «در حق کسی گویند که طمع در چیزی کرده باشد و حصول آن صورت نبندد» (آملی، نفایس‌الفنون، ج ۱، ص ۱۹۰؛ نیز، نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۷۵/۱ که آن را ذیل مثل «آهن سرد کوفتن» و برابر با «کاری بیهوده کردن» آورده است).

۲۷. القلوبُ تتقاضی وَ الضمائرُ تتناجی (ج ۱، ص ۳۸۸، ب ۶۴۷)
یعنی: دلها یکدیگر را می‌طلبند و درونها با یکدیگر راز می‌گویند.
در کتب امثال نیامده است.

۲۸. لیسَ الخبرُ کالمُعاینَةِ (ج ۱، ص ۳۹۸، ب ۶۶۴؛ ج ۲، ص ۳۱۴، ب ۴۷۶)
یعنی: شنیدن مانند دیدن نیست.

حدیث نبوی است که به‌عنوان مثل نیز رواج یافته است (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۱۷؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۷۴/۳). در برخی از منابع به‌صورت «... کالعیان» آمده است (نک: زمخشری، همان، ج ۲، ص ۳۰۳؛ ظهیری، همان، ص ۹۳).
در قابوسنامه، معادل این مثل بیت زیر آمده است (عنصرالمعالی، همان، ص ۲۰):
جهان‌دیدگان را و نادیدگان نکردند یکسان پسندیدگان
همچنین مثل «شنیدن کی بود مانند دیدن» معادلی است برای آن (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۰۳۳/۲).

۲۹. فَإِنَّ الهمومَ بقدرِ الهممِ (ج ۱، ص ۴۶۲، ب ۷۶۷؛ ج ۲، ص ۱۸۷، ب ۲۸۱ و ص ۲۱۸، ب ۳۲۶ (إِنَّ...))؛ ج ۳، ص ۳۲۴، ب ۷۵)
یعنی: به‌درستی که غمها به اندازهٔ همتهاست.

مصراع دوم بیتی است از صاحب بن عبّاد که عین القضاة تنها در یک جا صورت کامل شعر را آورده است:

وَ قَائِلَةٌ لِمَ عَرَّتْكَ الْهَمُومُ وَ أَمْرُكَ مُمْتَثِلٌ فِي الْأَمَمِ
فَقُلْتُ دَعَيْتَنِي عَلَى غُصَّتِي فَإِنَّ الْهَمُومَ بِقَدْرِ الْهَمَمِ

(عین القضاة، نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۸۷)

(نک: ثعالبی، التمثیل، ص ۱۲۲؛ همو، یتیمه، ج ۳، ص ۳۲۳؛ ظهیری، همان، ص ۳۹-۴۰).

۳۰. لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعُ (ج ۱، ص ۴۶۶، ب ۷۷۳)

یعنی: رأی نیست آن کس را که فرمان او نبرند (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۸۴؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۵۳/۳؛ نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۲۳۶). در منابع ذکر شده به امام علی (ع) نسبت یافته است. اما بر اساس جمهرة الامثال نخستین کسی که آن را گفته عتبه بن ربیع است و امام علی (ع) تنها بدان تمثّل جسته است (عسکری، همان، ج ۲، ص ۴۰۸).

۳۱. مَكْرَةٌ أَخِيكَ لَا تُعَلَّلُ (ج ۱، ص ۴۶۶، ب ۷۷۳)

یعنی: فریب و نیرنگ از برادرت توجیه‌بردار نیست.

این جمله - اگر اشتباه مطبعی یا لغزش در تصحیح نباشد - در کتب امثال نیامده است، اما عبارتی مشابه در اغلب کتابها دیده می‌شود: مَكْرَةٌ أَخُوكَ لَا يَطَّلُ (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۷۴؛ زمخسری، همان، ج ۲، ص ۳۴۷؛ عسکری، همان، ج ۲، ص ۲۴۲) که نمی‌دانم میان این دو عبارت ارتباطی وجود دارد یا خیر.

۳۲. بَنِيَتْ قَصْرًا فَهَدَمَتْ مَصْرًا (ج ۲، ص ۱۹، ب ۲۶)

یعنی: برای ساختن قصری، شهری را ویران می‌کنی.

اصل مثل «بینی قصرأ و یهدم مصرأ» است که در زمرة امثال مولدون ثبت شده است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۵۰۸؛ ثعالبی، همان، ص ۴۴؛ نیز، نک: آملی، همان، ج ۱، ص ۲۳۴).
در زبان فارسی مثل «برای یک دستمال قیصریه را آتش می‌زند» معادل آن آمده است (دهخدا ۱۳۷۷: ۱/۴۱۴؛ نیز، نک: طباطبایی ۱۳۲۷: ۲۳۱).

۳۳. إِنْ فِي الْخَمْرِ مَعْنَى لَيْسَ فِي الْعِنَبِ (ج ۲، ص ۲۴، ب ۳۳)

یعنی: همانا در شراب معنایی است که در انگور نیست.

برگرفته از مصرع دوم بیتی است از متنّبی:

فَإِنْ تَكُنْ تَغْلِبُ الْغَلْبَاءُ غُنْصُهَا فَإِنَّ فِي الْخَمْرِ مَعْنَى لَيْسَ فِي الْعِنَبِ

(ثعالبی، یتیمه‌الدهر، ج ۱، ص ۱۶۲)

(نک: رازی، امثال، ص ۳۶۷ که در آنجا به صورت «وَفِي السَّلَافَةِ مَعْنَى لَيْسَ فِي الْعِنَبِ» از متنّبی دانسته شده است).

۳۴. لَيْسَ التَّكْحُلُ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْكَحْلِ (ج ۲، ص ۲۴، ب ۳۳ و ص ۴۷۸، ب ۷۴۷)

یعنی: سرمه کشیدن در دو چشم مانند سیاه‌چشمی نیست.

مصرع دوم بیتی از متنّبی است:

لَأَنَّ حِلْمَكَ حِلْمٌ لَا تُكَلِّفُهُ لَيْسَ التَّكْحُلُ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْكَحْلِ

(ثعالبی، همان، ج ۱، ص ۲۴۹)

(نیز، نک: رازی، همان، ص ۲۹۹؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱/۱۳۷۴؛ ظهیری سمرقندی، همان، ص ۱۹۶؛ آملی، همان، ج ۲، ص ۱۶۱).

۳۵. مَشَىٰ بِجَمَالٍ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ بَنِكَالٍ (ج ۲، ص ۲۴، ب ۳۳)

یعنی: راه رفتن به نیکویی و خوشی بهتر است از سواره بودن به عذاب.

در کتب امثال نیامده است.

۳۶. مَنْ طَلَبَ وَجَدَّ وَجَدَ (ج ۲، ص ۲۹، ب ۴۰)

یعنی: هرکس بخواهد و بکوشد، بیابد (نک: ثعالبی، الاعجاز، ص ۱۱۸؛ عین‌القضات، تمهیدات، ص ۱۹). در قره‌العین صورتی دیگر از مثل همراه با معادل آن در فارسی آمده است: «من طلب شیئاً وجد وجد». و در پارسی گویند: جوینده یابنده بود» (قره‌العین، ص ۸؛ نیز، نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۱۸/۱). در مجمع‌الامثال به صورت «مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَهُ» آمده است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۷۶).

۳۷. لَهَا مِنَ الشُّوقِ هَادٍ وَمِنْ زَفِيرِي حَادٍ (ج ۲، ص ۲۹، ب ۴۰)

یعنی: به سوی او از شوق، راهبری و از ناله من خداخوانی (که راهبری می‌کند) وجود دارد.

در کتب امثال و ادب نیامده است.

۳۸. الطَّلْبُ وَالْوَجْدَانُ تَوْأَمَانِ (ج ۲، ص ۲۹، ب ۴۱)

یعنی: خواستن و به دست آوردن همزادند.

در کتابهای امثال و ادب نیامده است، اما جملاتی در آثار مختلف دیده می‌شود که در ساختار به آن شبیه‌اند و چه بسا عین‌القضات از روی آنها این مثل را ساخته است. برای نمونه: «فَالصِّدْقُ وَالْوَفَاءُ تَوْأَمَانِ، وَالصَّبْرُ وَالْحِلْمُ تَوْأَمَانِ» (جاحظ، المحاسن، ص ۸۶)؛ «الدِّينُ وَالْمَلِكُ تَوْأَمَانِ»^۴ (دهخدا ۱۳۷۷: ۲۴۸/۱)؛ «الحلم و الأناة تَوْأَمَانِ» (عسکری، الصناعتين، ص ۲۷۷).

۳۹. تَرَكْتَ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ (ج ۲، ص ۵۰، ب ۶۵ و ص ۱۰۲، ب ۱۴۵ و ص ۲۵۶، ب

۳۸۶؛ ج ۳، ص ۴۱۳، ب ۲۴۵)

۴. این عبارت منسوب به اردشیر بابکان است (نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۴) که در اغلب منابع به پیامبر (ص) نسبت یافته است (برای نمونه، نک: سجاسی، فراتد، ص ۴۲؛ ظهیری، سندبادنامه، ص ۳؛ نصرالله منشی، همانجا).

یعنی: رأی و اندیشه صواب را به ری رها کردی.

سخن ابومسلم خراسانی است که چون به دعوت منصور عباسی به بغداد رفت و با مکر و حيلة خلیفه مواجه شد، این جمله را به نشانه پشیمانی بگفت (ثعالبی، التمثیل، ص ۴۲؛ نیز، نک: زیدری، همان، ص ۱۴۰-۱۴۱) که بعدها زبانزد همگان شد (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۵۴۵/۱؛ نصرالله منشی، همان، ص ۱۱۷؛ زیدری، همان، ص ۱۰؛ جوینی، همان، ج ۲، ص ۱۱۲؛ قمی، همان، ص ۶۰؛ ظهیری، همان، ص ۱۷۶؛ دمانیسی، مجمل، گ ۸۷ ب؛ نظام‌الحسینی، همان، ص ۲۲).

۴۰. أَرْنِيهَا نَمْرَةً أُرْكِيهَا مَطْرَةً (ج ۲، ص ۵۷، ب ۷۴ و ص ۴۴۸، ب ۷۰۰)

یعنی: ابر سیاه و سفید را به من نشان بده تا ابر بارانزا را به تو بنمایم.

این مثل را درباره چیزی به کار می‌برند که چون علامتش آشکار شود، وقوعش قطعی باشد (حقیقت، خزینه، ص ۲۳؛ نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۳۷۶؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۱۴۴؛ عسکری، جمهرة، ج ۱، ص ۵۴).

جالب است که در هر دو موردی که این مثل در نامه‌ها به کار رفته، اشتباه ضبط شده است که اگر در نسخه‌ها نیز چنین بوده، مصححان باید آن را به صورت قیاسی و بر اساس کتب معتبر امثال عرب تصحیح می‌کردند.

۴۱. الشاکرُ یستحقُّ المزیدَ (ج ۲، ص ۹۵، ب ۱۳۲)

یعنی: سپاسگزار درخور فزونی نعمت است.

برگرفته از آیه «لئن شکرتم لأزیدنکم» (ابراهیم: ۷) است که در التصفیه به عنوان حدیث نبوی آمده (عبّادی، التصفیه، ص ۸۶)، اما در دیگر منابع اشاره‌ای به حدیث بودن آن نشده است (نک: اصفهانی، همان، ص ۴۹؛ بغدادی، همان، ص ۴۰، ۹۷ و ۱۷۲).

۴۲. کَرَمُ الْکِتَابِ خَتْمُهُ (ج ۲، ص ۱۰۰، ب ۱۴۱)

حدیث نبوی است که در شرح فارسی شهاب الاخبار به «شرف نامه به مهر نهادن است» (قاضی قضاعی، شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۱۵) و در روضه الفریقین به «عزّ نامه در مهر بسته است» ترجمه شده است (الشاشی، روضه، ص ۱۹۵) و بعدها به عنوان مثل به کار رفته است (نکذ غزالی، التبر المسبوک، ص ۹۱). در عقد الفرید (ابن عبد ربّه، عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۱) صورت «کرامه الکتاب ختمه» به کار رفته است.

۴۳. بِسْ مَطِيئَةُ الرَّجُلِ زَعْمُهُ (ج ۲، ص ۱۰۲، ب ۱۴۵)

یعنی: چه بد مرکبی است برای انسان زعم و گمانش.

حدیث نبوی است که با تغییر «زعموا» به جای «زعمه» در کتب حدیث آمده است (برای نمونه، نکذ مجلسی، همان، ج ۶۹، ص ۲۴۴).
عین القضاة این عبارت را در تمهیدات (عین القضاة، تمهیدات، ص ۱۳) نیز آورده است که در متن چایی هیچ نسخه بدلی ندارد؛ اما در نامه‌ها ضبط «زعموا» در نسخه بدلها وجود دارد.

۴۴. عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ (ج ۲، ص ۶۷، ب ۹۰ و ص ۱۰۹، ب ۱۵۶ و ص ۳۳۸، ب ۵۱۷ و ص ۴۱۳، ب ۶۵۳؛ ج ۳، ص ۳۲۱، ب ۷۱ و ص ۳۸۳، ب ۱۹۳)

یعنی: از فرد مطلعی پرسیدی (نکذ میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۹؛ زمخشری، همان، ج ۲، ص ۱۶۴؛ عسکری، همان، ج ۲، ص ۴۶).

۴۵. رَمِي فِي عَمَايَةِ (ج ۲، ص ۱۱۳، ب ۱۶۴)

گویا برگرفته از سخن غزالی است در تهافت الفلاسفه (ص ۱۵۳): «فإن الاعتراض على المذاهب قبل تمام التفهيم رمي في عمایة» که در زبان فارسی مثل معادل آن «تیر یا تیری به تاریکی انداختن» است (دهخدا ۱۳۷۷: ۵۷۰/۱).

۴۶. أنا فی وادٍ و أنتَ فی وادٍ (ج ۲، ص ۱۴۳، ب ۲۰۸)

یعنی: من در فکری و تو در فکری دیگر هستی؛ منظور آن است که میان من و تو اختلافات بنیادی وجود دارد.

معادل مصرع «ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایی» از سعدی است (سعدی، کلیات، ص ۵۰۶) که این مصرع نیز به صورت مثل در زبان فارسی رواج دارد (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۸۹/۳؛ طباطبایی، ۱۳۲۷ الف: ۱۷۳).

همچنین می‌توان مصرع «من در چه خیالم و فلک در چه خیال» (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۷۴۲/۴) را نیز معادل آن دانست (نک: تاج‌الدین احمد وزیر، بیاض، ج ۱، ص ۴۷۷: أنت فی وادٍ و أنا فی وادٍ؛ حریری، مقامات، ص ۳۶۷: إنک لفی وادٍ و أنا فی وادٍ).

۴۷. الناسُ فی غفلاتهم و الدَّبُّ یرقصُ فی الجبلِ (ج ۲، ص ۱۴۳، ب ۲۰۸ و ص ۱۶۳، ب ۲۴۴)

یعنی: مردم در غفلت‌های خود هستند در حالی که خرس در کوه پایکوبی می‌کند. این عبارت را در جایی نیافتیم، اما بخش نخست آن در بیت زیر آمده است:

الناسُ فی غفلاتهم و رحی المنیّة تطحن
(ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۴، ص ۲۹۵ و ۳۲۶)

با توجه به کاربرد آن در نامه‌ها به احتمال زیاد وقتی به کار می‌رود که کسی در نهایت غفلت و ناآگاهی به سر می‌برد.

۴۸. کلّ امریءٍ مُجزیٰ بعمله (ج ۲، ص ۱۴۷، ب ۲۱۴)

یعنی: همه کس جزای کار خویش را می‌بیند.

در منابع به صورت «المرء مجزیٰ بعمله» آمده است (نک: حریری، همان، ص ۲۴۵؛ ملطیوی، همان، ص ۲۱۲).

معادل مصرع حافظ است: «هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت» (حافظ، دیوان، ص ۱۷۲).

۴۹. فی الصَّيْفِ ضَيَّعَتِ اللَّبْنَ (ج ۲، ص ۱۴۹، ب ۲۱۸)

یعنی: در تابستان شیر را از بین بردی.

این مثل را آنجا گویند که کسی فرصتی را از دست دهد و پس از گذشتن وقت در پی آن برآید (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۸۳؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۳۲۹؛ ثعالبی، التمثیل، ص ۳۸؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۱۵۰/۲).

۵۰. بین الباب و الدار (ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۲۶۱)

یعنی: میان در و خانه.

در کتب امثال نیامده است، اما عین القضاة آن را بلافاصله بعد از مثل فارسی «نه از پیش راه و نه با پس آمدن روی» به کار برده است،^۵ بنابراین گویا به همین معنی است و چه بسا معادل آن باشد.

۵۱. المصيبةُ إذا عمَّت طابت (ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۲۶۱)

یعنی: هرگاه مصیبت همه گیر شود، گوارا گردد.

این مثل به صورتهای گوناگون در متون مختلف آمده است؛ برای نمونه: «البلیة إذا عمَّت طابت» (دهخدا ۱۳۷۷: ۲۳۷/۱ و ۴۵۹)؛ «البلاء إذا عمَّت طابت» (همان: ۱۰۸۰/۲) و «المصيبة إذا عمَّت خفت» (بغدادی، همان، ص ۲۹۴).

این مثل در فارسی معادل است با «ظلم به تساوی یا به سویت عدل است» (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۰۸۰/۲).

۵. این مثل همان است که امروزه به صورت «نه راه پس نه راه پیش» به کار می رود (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۸۵۰/۴).

۵۲. وَ فِي عُنُقِ الْحَسَنَاءِ يُسْتَحْسَنُ الْعَقْدُ (ج ۲، ص ۲۱۱، ب ۳۱۳)

یعنی: گردن‌بند در گردن زن زیبارو نیکوست.

مصرع دوم بیتی است از متنبی که مصرع نخست آن عبارت است از: «وَ أَصْبَحَ شِعْرِي مِنْهُمَا فِي مَكَانِهِ» (راغب، محاضرات، ج ۱، ص ۴۵۷؛ ثعالبی، یتیمه‌الدهر، ج ۱، ص ۲۴۸).

۵۳. خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا (ج ۲، ص ۲۴۴، ب ۳۶۹)

یعنی: بهترین کارها میانه‌روی است.

حدیث نبوی است که به صورت مثل درآمده است (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۳۱۳؛ زمخشری، همان، ج ۲، ص ۷۷؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۷۶۷/۲). همچنین در برخی از منابع با اختلاف «اوساطها» به جای «اوسطها» ضبط شده است (نک: عسکری، همان، ج ۱، ص ۴۱۹؛ ثعالبی، التمثیل، ص ۲۷؛ عنصرالمعالی، همان، ۴۶؛ دهخدا: همانجا).

۵۴. الْحَرُّ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ (ج ۲، ص ۲۷۴، ب ۴۱۳ و ص ۴۶۲، ب ۷۱۹)

یعنی: آزاده را اشارتی کفایت می‌کند (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۴؛ قره‌العین، ص ۲۸؛ غزالی، مجموعه آثار، ص ۲۴۶؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۲۴۲/۱)، در زبان فارسی معادل است با «آن کس است اهل بشارت که اشارت داند» (همان: ۵۹/۱). این مثل به صورتهای «العاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ» (همان: ۲۵۸/۱) و «العَارِفُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ» (ملطیوی، همان، ص ۷۳۱) نیز رواج دارد.

۵۵. بَرَقَ خَاطِفٌ (ج ۲، ص ۲۷۶، ب ۴۱۷؛ در متن: كالبرق الخاطف)

یعنی: برق ناگهانی.

از امثال مولودن است که برای «سریع السیر» بودن به کار می‌رود (میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۰۵؛ نیز نک: راغب اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۵۶۹؛ ظهیری، همان، ص ۱۸۰؛ نظام‌الحسینی، همان، ص ۱۵۲).

۵۶. حُمْرَةُ الْخَجَلِ وَ صُفْرَةُ الْوَجَلِ (ج ۲، ص ۳۲۷، ب ۴۹۸)

یعنی: سرخی خجالت و زردی ترس.

با اینکه در کتب امثال نیامده است، به نظر می‌رسد که در کتابهای دیگر به‌عنوان مثل به کار رفته است (نک: ابوحنان، البصائر، ج ۴، ص ۱۱۷؛ زمخشری، ربیع‌الابرار، ج ۴، ص ۴۰۸).

۵۷. أَجْوَدُ الشَّعْرِ أَكْذِبُهُ (ج ۲، ص ۳۵۶، ب ۵۵۱)

یعنی: نیکوترین شعر دروغ‌ترین آن است (نک: قلقشندی، صبح‌الاعشی، ج ۲، ص ۲۱۱؛ بغدادی، خزانه‌الادب، ج ۸، ص ۱۱۵).

در اغلب منابع به‌صورت «احسن الشعر اذبه» آمده است (نک: ثعالبی، الاعجاز، ص ۷۱؛ زمخشری، همان، ج ۵، ص ۲۱۸؛ جزری، المثل‌السائر، ج ۲، ص ۳۱۳؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۸۶/۱؛ به‌صورت «اعذب الشعر اذبه» نیز آمده است؛ بیهقی، تاریخ، ج ۱، ص ۱۱۶؛ جوینی، جهانگشا، ج ۱، ص ۱۶۱).

نظامی بر اساس همین مثل سروده است:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

(نظامی، لیلی و مجنون، ص ۷۲)

۵۸. المترسلُ أخُ الشاعرینَ (ج ۲، ص ۳۵۶، ب ۵۵۱)

یعنی: دبیر برادر شاعران است.

در کتب امثال و ادب نیامده است.

۵۹. ما أهونَ الحربِ على النظارةِ (ج ۲، ص ۳۶۲، ب ۵۶۳)

یعنی: چقدر جنگ آسان است برای تماشاگران.

از امثال مولدون است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۸۸؛ خوارزمی، همان، ص ۳۵۵ و ۵۷۵؛ نیز، نک: بدیع‌الزمان، مقامات، ص ۱۴۲؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۱۹/۱).

در زبان فارسی ترجمه آن به عنوان مثل به کار رفته است: «تو در میان جنگ نیستی، نظاره می‌کنی و کارهای جنگ بر نظاره آسان است» (ارجانی، سمک عیار، ج ۱، ص ۲۷؛ برای شواهد دیگر، نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۸۸/۲).

۶۰. مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَعْرِفْ (ج ۲، ص ۳۶۸، ب ۵۷۳)

یعنی: هرکس نجشید، در نمی‌یابد.

از مأثورات عرفانی است که در متون مختلف به صورتهای «مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ» (هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۶۰۶) و «مَنْ لَمْ يَزُقْ لَمْ يَذُرْ» (مولوی، همان، ج ۵، ص ۸۰۷) نیز به کار رفته است (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۷۴۸/۴؛ عطار، مختارنامه، ص ۷۱).

۶۱. كُلُّ طَائِرٍ يَطِيرُ مَعَ شَكْلِهِ (ج ۲، ص ۳۷۶، ب ۵۸۷)

نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۲۲۸/۳؛ عنصرالمعالی، همان، ص ۳۷؛ احمد جام، انس‌التائبین، ص ۲۱، که آن را به «هر مرغی با همتای خود پرد» ترجمه کرده است.

در التمثیل و المحاضره به صورت «كل طير مع شكله» به کار رفته است (ثعالبی، التمثیل، ص ۳۶۳) و صاحب شرح‌التعرف آن را با اندکی اختلاف و همراه با عبارتی دیگر آورده است: «الناس اجناس كاجناس الطير، كل طائر يطير الى شكله» (مستملی، شرح‌التعرف، ج ۲، ص ۸۴۳ و ج ۴، ص ۱۷۳۴).

۶۲. القلمُ احدى اللسانين (ج ۲، ص ۴۰۰، ب ۶۳۱ و ج ۳، ص ۳۰۳، ب ۴۳)

یعنی: قلم یکی از دو زبان است.

در اغلب متون به صورت «القلم احد اللسانين» به کار رفته است (نک: ثعالبي، همان، ص ۱۵۵؛ ابوحیان، همان، ج ۹، ص ۱۹؛ جاحظ، همان، ج ۱، ص ۸۵؛ حمزه، سوانر، ص ۴۴۴؛ ثعالبي، تحسين، ص ۳۹ و غزالي، مجموعه آثار، ص ۲۱۰).
در مجمع الامثال به صورت «القلم احد الکاتبين» و در زمرة امثال مولدون آمده است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۱۵۶).

۶۳. الفطامُ عن المألوفِ شديدٌ (ج ۲، ص ۴۱۷، ب ۶۵۷)
یعنی: بازداشته شدن از آنچه عادت است، دشوار است (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۲۶۵/۱؛ بغدادی، التوسل، ص ۲۳۹؛ نظام الحسینی، همان، ص ۱۲۴).
در مجمع الامثال به صورت «الفطامُ شديدٌ» و در زمرة امثال مولدون آمده است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۱۰۹) که معادل آن در زبان فارسی عبارت است از: «ترک عادت موجب مرض است» (دهخدا ۱۳۷۷: ۲۵۷/۱).

۶۴. لا طاقة للقرار ولا وجه للفرار (ج ۲، ص ۴۲۲، ب ۶۶۸)
یعنی: نه توان ماندن دارد و نه روی فرار.
این مثل در هیچ یک از کتب امثال نیامده است، اما گویا شبیه آن مثلی است که می گوئیم «نه راه پس نه راه پیش» (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۸۵۰/۴).

عين القضاة بلافاصله پس از این مثل بیت زیر را آورده که به نوعی معنی آن است:
نه روی شدن نه رای ایدر بودن چون دایره سرگشته و بی سر بودن
(عين القضاة، نامه‌ها، ج ۲، ص ۴۲۲)

۶۵. کالمیت بین یدی الغاسل (ج ۲، ص ۴۷۶، ب ۷۴۳)

یعنی: همچون مرده در میان دستان غسل.

در بیاض تاج‌الدین / احمد وزیر از قول سهل آمده است: «اول مقامات التوکل أن يكون العبد بين يدي الله تعالى كالميت بين يدي الغاسل يقلبه كيف اراد و لا يكون له حركة و لا تدبير» (تاج‌الدین احمد وزیر، بیاض، ج ۲، ص ۱۱۹). در / اوراد / الاحباب این مثل برای رابطه مرید و شیخ به کار رفته است: «چنان می‌باید که مرید با شیخ کالمیت بین یدی الغسال باشد که او را در نفس خود هیچ تدبیری و ارادتی نبود و هرچه شیخ در حق او خواهد او آن را از نفس خود دفع نکند» (باخرزی، / اوراد، ص ۸۳).

۶۶. المكافاتُ فی الطریقة واجبةً (ج ۲، ص ۴۷۸، ب ۷۴۹)

بدین صورت در هیچ‌یک از منابع نیامده است و این صورتی است که یکی از مریدان / شاگردان عین القضاة درباره آن در نامه‌ای از او پرسیده است و قاضی متذکر شده است که این صورت غلط و درست آن «المکافات فی الطبیعة واجبة» است (عین القضاة، همان، ج ۲، ص ۴۷۸؛ نیز، نک: شماره بعد).

۶۷. المكافاتُ فی الطبیعة واجبةً (ج ۲، ص ۴۸۲، ب ۷۵۴ و ۷۵۵)

یعنی: پاداش دادن و مجازات کردن در طبیعت واجب است (نک: دمانیسی، مجمل، گ ۹۵؛ نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۲۲۳؛ نسفی، الانسان الكامل، ص ۲۱۶).

نظامی با عنایت به این مثل سروده است:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
(نظامی، خسرو و شیرین، ص ۴۴۳؛ نیز، نک: نسفی، همانجا)

در / امثال و حکم به صورت «المکافات فی الطبیعة راحة» آمده است (دهخدا ۱۳۷۷:

۲۷۳/۱؛ نیز، نک: نظام الحسینی، همان، ص ۲۴).

۶۸. وَ بَضِّدَهَا تَتَبَّيَّنُ الْأَشْيَاءُ (ج ۳، ص ۲۷۹، ب ۵)

یعنی: اشیاء با ضدّ خود شناخته می‌شوند.

مصرع دوم بیتی است از متنبی:

وَ نَذِبْمُهُمْ وَ بِهِمْ عَرَفْنَا فَضْلَهُ وَ بَضِّدَهَا تَتَبَّيَّنُ الْأَشْيَاءُ

(برقوقی، شرح دیوان‌المتنبی، ج ۱، ص ۱۴۹)

(نیز، نک: عین‌القضات، تمهیدات، ص ۱۸۷؛ مولوی، فيه ما فيه، ص ۷۷، ۸۰، ۱۲۰ و ۱۹۴؛

ملطوی، روضة‌العقول، ص ۲۷ و تحفه، ص ۱۲).

بیت زیر را که منسوب به مولوی است با عنایت به همین مثل سروده‌اند:

چون شدی در ضد بدانی ضد آن ضد را از ضد شناسند ای جوان

(ملطوی، همان، ص ۵۴۱)

۶۹. وَ لِلْأَرْضِ مِنَ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ (ج ۳، ص ۲۸۳، ب ۱۰)

یعنی: زمین را از جام باده کریمان بهره‌ای است.

مصرع دوم بیتی است که مصرع نخست آن به صورتهای «شربنا فأهرقنا علی

الأرض فضلة» (ابوحیان توحیدی، البصائر، ص ۱۲۱) و «شربنا و اهرقنا علی الأرض

جرعة» (سجاسی، فرائد، ص ۴۵۴) آمده است (نیز، نک: تعالی، التمثیل، ص ۲۰۳؛

ظهیری، همان، ص ۱۲۲؛ بغدادی، همان، ص ۲۵۶؛ رازی، همان، ص ۳۶۷؛ دهخدا ۱۳۷۷:

۱۸۹۵/۴).

برای آگاهی از پیشینه رسم «جرعه بر خاک ریختن» نک: صدیقی ۱۳۲۴: ۴۸-

۵۱؛ معین ۱۳۲۴: ۵۱-۵۹.

۷۰. لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ (ج ۳، ص ۴۰۵، ب ۲۳۱)

یعنی: برای هر دردی دواپی است.

از امثال مولدون است (نک: خوارزمی، الامثال، ص ۱۰۶؛ میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۰۴؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۶۸/۳).

۷۱. کفی بالموت واعظاً (ج ۳، ص ۴۱۰، ب ۲۳۹)

یعنی: مرگ پنددهنده‌ای تمام است.

سخنی است که به افراد مختلفی نسبت یافته است، از جمله به پیامبر (ص) (ابن جوزی، بستان‌الواعظین، ص ۱۶۵ و ۱۸۴؛ وراوینی، مرزبان‌نامه، ص ۱۴۳)، امام علی (ع) (ابن عبدالبر، بهجة، ج ۳، ص ۳۳۴؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۲۲۳/۳) و فضیل عیاض به صورت «کفی بالله محباً و بالقرآن مونساً و بالموت واعظاً» (میبدی، کشف‌الاسرار، ج ۸، ص ۲۱۵؛ نیز، نک: غزالی، مجموعة آثار، ص ۱۹۳ و ۳۵۸ (تعلیقات)).

۷۲. جمعُ الهمم له تأثیرٌ عظیمٌ (ج ۳، ص ۴۱۵، ب ۲۴۸)

یعنی: در انباشته شدن غمها تأثیری عظیم نهفته است.

در کتب امثال نیامده است، تنها در مفیدالعلوم به صورت «اجتماع الهمم له تأثیر عظیم» به کار رفته است (خوارزمی، مفیدالعلوم، ص ۴۲۵).

۷۳. الألیة فی البریة بلیةٌ (ج ۳، ص ۴۲۴، ب ۲۶۱)

یعنی: دنبه در صحرا موجب بلا و مصیبت است.

بدین صورت در هیچ منبعی نیامده است و اگر از سوی کاتبان یا مصحح کتاب تحریف نشده باشد، صورت دیگری است از مثلی که در زمرة امثال مولدون است و در منابع مختلف به صورتهای گوناگون آمده است: «ألیة فی بریة ما هی إلا لیلیة» (میدانی، همان، ج ۱، ص ۱۳۰)، «ألیة بریة ما هی إلا بلیة» (ثعالی، التمثیل، ص ۲۷۶) و «ریة فی بریة ما هذا الا لیلیة» (خوارزمی، الامثال، ص ۳۶۲). خوارزمی درباره کاربرد

این مثل می‌نویسد: «يقولون للشيء يرونه في غير مكانه» (همانجا)، یعنی وقتی این مثل را به کار می‌برند که چیزی در جای خود نباشد.

نتیجه‌گیری

مکتوبات عین‌القضات گنجینه‌ای است شایان توجه که افزون بر مسائل عرفانی و دقایق کلامی، از نظر واژه‌ها و تعبیرات، سبک‌شناسی، بررسی نقش رباعی در متون عرفانی و بسیاری جنبه‌های دیگر اهمیت بسزایی دارد. در این جستار امثال عربی از مجموعه‌نامه‌های او استخراج شده و نتایج زیر به دست آمده است:

۱. در نامه‌های عین‌القضات ۷۳ مثل عربی به کار رفته است که گستره آنها نشان می‌دهد، قاضی افزون بر امثال کهن از امثال مولودون نیز بهره گرفته است.

۲. از میان امثال عربی که قاضی به کار برده است، پانزده مثل در منابع دیگر — اعم از مثل‌نامه‌های کهن و کتب ادب تازی — وجود ندارد (مثل‌های شماره ۵، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۷، ۵۰، ۵۸ و ۶۴)، بنابراین فهرست ارائه شده، گنجینه پربار و سرشار امثال عربی را غنای بیشتر بخشیده است.

۳. عین‌القضات چهار مثل را از منابعی به جز مثل‌نامه‌های کهن برگرفته است؛ به سخن دیگر او این چهار عبارت / متلواره را از منابع دیگر برگرفته و به‌عنوان مثل به کار برده است (مثل‌های شماره ۲۲، ۴۵، ۴۶، ۵۶). از این میان دو مثل نخست (یعنی مثل‌های شماره ۲۲ و ۴۵) بی‌تردید برگرفته از آثار غزالی است.

۴. عین‌القضات دو مثل را به سلیقه خود تغییر داده و صورتی نوین از مثل‌های کهن ارائه داده است (مثل‌های شماره ۱۵ و ۳۸).

۵. بررسی تطبیقی امثال به کار رفته در نامه‌ها با کتب امثال کهن نشان داد که در یک مورد، مثل تصحیف و به شکل نادرست ضبط شده است (مثل شماره ۴۰) که حتی اگر در نسخه‌ها چنین بوده، باید آن را به صورت قیاسی تصحیح کرد.

امثال عربی در نامه‌های عین القضاة همدانی / ۱۸۷

در پایان برای بهره‌گیری آسان‌تر، مجموع امثال عربی نامه‌های عین القضاة در جدولی ارائه می‌گردد. در این جدول امثالی که در هیچ منبع دیگری به کار نرفته‌اند، با قرار دادن ستاره‌ای در کنار آنها مشخص شده‌اند.



امثال عربى نامه هاى عين القضاة	
ج ١، ص ٣، ب ٣	١. أَبْصُرْ مِنْ فَرَسٍ بَهْمَاءٍ فِي غَلَسٍ
ج ١، ص ٣٩، ب ٤٣؛ ج ٢، ص ٤٤٣، ب ٦٩٥	٢. كُلُّ فِتْنَةٍ بِأَبِيهَا مُعْجَبَةٌ
ج ١، ص ٨٨، ب ١١٩؛ ج ٢، ص ١٥٦، ب ٢٣٠، ص ١٥٧، ب ٢٣١	٣. الضَّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ
ج ١، ص ١١٠، ب ١٥٨	٤. لِكُلِّ دَاخِلٍ دَهْشَةٌ
ج ١، ص ١٢٣، ب ١٧٨	٥. لَا بَأْسَ إِذَا هَلَكَ وَإِنَّمَا مَلِكٌ*
ج ١، ص ١٣٠، ب ١٨٦	٦. الْوَلَدُ سَرٌّ أَبِيهِ
ج ١، ص ١٣٠، ب ١٨٦	٧. شَيْشِنَةٌ أَعْرَفُهَا مِنْ أَخْزَمٍ
ج ١، ص ١٣٠، ب ١٨٦	٨. الْعَصَا مِنَ الْعُصْبَةِ
ج ١، ص ١٣٠، ب ١٨٦، ص ٣٧٨، ب ٦٣٠، ص ٣٧٩، ب ٦٣٠	٩. أَصِيبَتْ فَالْزِمُ
ج ١، ص ١٣٠، ب ١٨٧، ص ٣٣٠، ب ٥٥٢؛ ج ٢، ص ٤٦، ب ٦١، ص ١٢١، ب ١٧٩	١٠. إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً
ج ١، ص ١٤٩، ب ٢١٨، ص ٢٠٧، ب ٣٣١	١١. الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ
ج ١، ص ٢٠٩، ب ٣٣٦، ص ٣٠٤، ب ٥٠٩، ص ٤٠٤، ب ٦٧٥، ص ٤٧٦، ب ٧٩٢؛ ج ٢، ص ١٢، ب ١٦، ص ١٨٤، ب ٢٧٦، ص ١٩٥، ب ٢٨٩، ص ٤٢٥، ب ٤٢٥	١٢. دَعِ الشَّرَّ يَعْبرُ

امثال عربی نامه‌های عین القضاة	
۶۷۱؛ ج ۳، ص ۴۳۹، ب ۲۸۳	
ج ۱، ص ۲۳۰، ب ۳۷۹	۱۳. تَكْتَبِرُ الْجُوزُ بِالْعَضِّ*
ج ۱، ص ۲۵۷، ب ۴۲۸ (... لا بروج عليه الزيف)؛ ج ۲، ص ۱۶۱، ب ۲۳۸ (فإن ...)؛ ص ۴۳۶، ب ۶۸۷، ص ۴۴۰، ب ۶۹۱ (لا تبهرج فإن ...)	۱۴. الناقدُ بصيرٌ*
ج ۱، ص ۲۸۴، ب ۴۷۲؛ ج ۲، ص ۳۱۸، ب ۴۸۳	۱۵. أفصحُ من فمِ الاعرابی
ج ۱، ص ۳۰۸، ب ۵۱۴	۱۶. التعمای من أهلِ البصيرةِ صعبٌ*
ج ۱، ص ۳۴۱، ب ۵۶۹؛ ج ۲، ص ۲۱۶، ب ۳۲۲، ص ۴۲۷، ب ۶۷۴	۱۷. لِكُلِّ عَمَلٍ رِجَالٌ*
ج ۱، ص ۳۴۳، ب ۵۷۳	۱۸. الجنونُ فنونٌ*
ج ۱، ص ۳۴۶، ب ۵۷۶	۱۹. فی عنقِ الخنازیرِ لا یستحسنُ العقْدُ*
ج ۱، ص ۳۵۶، ب ۵۹۳	۲۰. دعوةُ الغریبِ لا تردُّ*
ج ۱، ص ۳۵۸، ب ۵۹۵	۲۱. الظاهرُ عنوانُ الباطنِ
ج ۱، ص ۳۶۲، ب ۶۰۳	۲۲. الأمرُ جدُّ فجْدٌ
ج ۱، ص ۳۶۹، ب ۶۱۵	۲۳. لا زحمةُ فی البینِ*
ج ۱، ص ۳۷۱، ب ۶۱۸	۲۴. مَنْ سَعَى رَعَى و مَنْ نَامَ احْتَلَمَ
ج ۱، ص ۳۷۹، ب ۶۳۱، ص ۴۶۳، ب ۷۶۹ (... فادرج)	۲۵. لَيْسَ بِعَشِكٍ فَادْرُجِي

امثال عربى نامه هاى عين القضاة	
ج ١، ص ٣٨١، ب ٦٣٤	٢٦. أُضْرِبُ فِي حَدِيدٍ بَارِدٍ
ج ١، ص ٣٨٨، ب ٦٤٧	٢٧. الْقُلُوبُ تَتَقَاضَى وَ الضَّمَائِرُ تتجاجى *
ج ١، ص ٣٩٨، ب ٦٦٤؛ ج ٢، ص ٣١٤، ب ٤٧٦	٢٨. لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمُعَايَنَةِ
ج ١، ص ٤٦٢، ب ٧٦٧؛ ج ٢، ص ١٨٧، ب ٢٨١، ص ٢١٨، ب ٣٢٦ (إِنَّ ...): ج ٣، ص ٣٢٤، ب ٧٥	٢٩. فَإِنَّ الْهَمُومَ بِقَدْرِ الْهَمِّ
ج ١، ص ٤٦٦، ب ٧٧٣	٣٠. لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ
ج ١، ص ٤٦٦، ب ٧٧٣	٣١. مَكْرَةٌ أَخِيكَ لَا تُعَلَّلُ *
ج ٢، ص ١٩، ب ٢٦	٣٢. بَنِيَتْ قَصْرًا فَهَدَمَتْ مِصْرًا
ج ٢، ص ٢٤، ب ٣٣	٣٣. إِنَّ فِي الْخَمْرِ مَعْنَى لَيْسَ فِي العَنْبِ
ج ٢، ص ٢٤، ب ٣٣، ص ٤٧٨، ب ٧٤٧	٣٤. لَيْسَ التَّكْحُلُ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْكَحْلِ
ج ٢، ص ٢٤، ب ٣٣	٣٥. مَشَى بِجَمَالٍ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ بنكال *
ج ٢، ص ٢٩، ب ٤٠	٣٦. مَنْ طَلَبَ وَ جَدَّ وَ جَدَّ
ج ٢، ص ٢٩، ب ٤٠	٣٧. لَهَا مِنْ الشُّوقِ هَادٍ وَ مِنْ زَفِيرِي حاد *
ج ٢، ص ٢٩، ب ٤١	٣٨. الطَّلَبُ وَ الْوَجْدَانُ تَوْأَمَانِ *

امثال عربی نامه‌های عین القضاة	
ج ۲، ص ۵۰، ب ۶۵، ص ۱۰۲، ب ۱۴۵، ص ۲۵۶، ب ۳۸۶؛ ج ۳، ص ۴۱۳، ب ۲۴۵	۳۹. تَرَكَتَ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ
ج ۲، ص ۵۷، ب ۷۴، ص ۴۴۸، ب ۷۰۰	۴۰. أَرْنِيهَا نَمْرَةً أُرْكِيهَا مَطْرَةً
ج ۲، ص ۹۵، ب ۱۳۲	۴۱. الشَّاكِرُ يَسْتَحِقُّ الْمَزِيدَ
ج ۲، ص ۱۰۰، ب ۱۴۱	۴۲. كَرَّمَ الْكِتَابَ خَتْمُهُ
ج ۲، ص ۱۰۲، ب ۱۴۵	۴۳. بَسَّسَ مَطِيَّةَ الرَّجُلِ زَعْمُهُ
ج ۲، ص ۶۷، ب ۹۰، ص ۱۰۹، ب ۱۵۶، ص ۳۳۸، ب ۵۱۷، ص ۴۱۳، ب ۶۵۳؛ ج ۳، ص ۳۲۱، ب ۷۱، ص ۳۸۳، ب ۱۹۳	۴۴. عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ
ج ۲، ص ۱۱۳، ب ۱۶۴	۴۵. رَمَى فِي عَمَائِهِ
ج ۲، ص ۱۴۳، ب ۲۰۸	۴۶. أَنَا فِي وَادٍ وَأَنْتَ فِي وَادٍ
ج ۲، ص ۱۴۳، ب ۲۰۸، ص ۱۶۳، ب ۲۴۴	۴۷. النَّاسُ فِي غَفْلَاتِهِمْ وَالدَّبُّ يَرْقِصُ فِي الْجَبَلِ*
ج ۲، ص ۱۴۷، ب ۲۱۴	۴۸. كُلُّ أَمْرٍ مُجْزَى بِعَمَلِهِ
ج ۲، ص ۱۴۹، ب ۲۱۸	۴۹. فِي الصَّيْفِ ضَيَّعَتِ اللَّبَنَ
ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۲۶۱	۵۰. بَيْنَ الْبَابِ وَالْدَارِ*
ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۲۶۱	۵۱. الْمَصِيبَةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ
ج ۲، ص ۲۱۱، ب ۳۱۳	۵۲. وَفِي عُنُقِ الْحَسَنَاءِ يُسْتَحْسَنُ الْعَقْدُ
ج ۲، ص ۲۴۴، ب ۳۶۹	۵۳. خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا

امثال عربى نامه هاى عين القضاة	
ج ٢، ص ٢٧٤، ب ٤١٣، ص ٤٦٢، ب ٧١٩	٥٤. الحرُّ يكفيه الاشارةُ
ج ٢، ص ٢٧٦، ب ٤١٧	٥٥. برق خاطف
ج ٢، ص ٣٢٧، ب ٤٩٨	٥٦. حُمْرَةُ الخَجَلِ و صُفْرَةُ الوجهِ
ج ٢، ص ٣٥٦، ب ٥٥١	٥٧. أجودُ الشعرِ أكذبُهُ
ج ٢، ص ٣٥٦، ب ٥٥١	٥٨. المترسلُ أخُ الشاعرين**
ج ٢، ص ٣٦٢، ب ٥٦٣	٥٩. ما أهونَ الحَرْبِ على النظارةِ
ج ٢، ص ٣٦٨، ب ٥٧٣	٦٠. مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَعْرِفْ
ج ٢، ص ٣٧٦، ب ٥٨٧	٦١. كلُّ طائرٍ يطيرُ معَ شكلِهِ
ج ٢، ص ٤٠٠، ب ٤٣١، ج ٣، ص ٣٠٣، ب ٤٣	٦٢. القلمُ احدى اللسانين
ج ٢، ص ٤١٧، ب ٤٥٧	٦٣. الفطامُ عن المألوفِ شديدٌ
ج ٢، ص ٤٢٢، ب ٤٦٨	٦٤. لا طاقة للقرارِ ولا وجه للفرارِ*
ج ٢، ص ٤٧٦، ب ٧٤٣	٦٥. كالميتِ بينَ يدي الغاسلِ
ج ٢، ص ٤٧٨، ب ٧٤٩	٦٦. المكافاتُ فى الطريقةِ واجبةٌ
ج ٢، ص ٤٨٢، ب ٧٥٤ و ٧٥٥	٦٧. المكافاتُ فى الطبيعةِ واجبةٌ
ج ٣، ص ٢٧٩، ب ٥	٦٨. وَ بَضْدُهَا تَتَبَّيْنُ الأشياءُ
ج ٣، ص ٢٨٣، ب ١٠	٦٩. وَ لِلأَرْضِ من كأسِ الكرامِ نصيبٌ
ج ٣، ص ٤٠٥، ب ٢٣١	٧٠. لِكُلِّ داءٍ دواءٌ
ج ٣، ص ٤١٠، ب ٢٣٩	٧١. كفى بالموتِ واعظاً

امثال عربی نامه‌های عین القضاة	
ج ۳، ص ۴۱۵، ب ۲۴۸	۷۲. جمعُ الهممِ لَهُ تأثيرٌ عظیمٌ
ج ۳، ص ۴۲۴، ب ۲۶۱	۷۳. الألیةُ فی البریةِ بلیةٌ

منابع

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *بستان السواعظین و ریاض السامعین*، تدقیق ایمن عبدالجبار البحریری، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، [بی تا].
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴ق.
- ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله، *بهجة المجالس و انس المجالس*، تحقیق محمد مرسی الخولی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۱م.
- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قاهره، الدار المصریة للتألیف و الترجمة [چاپ افست]، [بی تا].
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، *الأغانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۴م.
- ابوحنان توحیدی، علی بن محمد، *البصائر و الذخائر*، تحقیق وداد قاضی، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۹م.
- احمد جام نامقی، *انس التائبین*، تصحیح علی فاضل، تهران، توس، ۱۳۹۰ش.
- ارجانی، فرامرزن خداداد، *سمک عیار*، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ش.
- اصفهانی، محمد بن محمد، *دستورالوزاره*، تصحیح و تعلیق از رضا انزابی نژاد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
- الشاشی العمرکی، ابوالرجاء المؤمن بن مسرور، *روضة الفریقین*، تصحیح عبدالحمی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ش.
- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، *نفایس الفنون*، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱ش.

- / اوستا، گزارش و پژوهش، جلیل دوستخواه، تهران، مروارید، ۱۳۸۵ ش.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی، *اوراد الاحباب و فصول الآداب*، به کوشش ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
- بدلیسی، ادرس بن حسام‌الدین، *قانون شاهنشاهی*، تصحیح عبدالله مسعودی آرانی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۷ ش.
- بدیع‌الزمان همدانی، ابوالفضل احمد بن حسین، *مقامات بدیع‌الزمان الهمدانی*، قدّم له و علّق علیه و شرحه، علی بولمحم، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۲۰۰۲ م.
- برقوقی، عبدالرحمن، *شرح دیوان الممتنی*، بیروت، دارالکتب العربی، [بی تا].
- بغدادی، بهاء‌الدین محمد بن مؤید، *التوسل الی الترسل*، تصحیح و تحشیة احمد بهمنیار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵ ش.
- بغدادی، عبدالقادر بن عمر، *خزانة الأدب و لبّ لباب لسان العرب*، قدّم له و وضع هوامشه، محمد نبیل طریفی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م.
- بکری، ابو عبید، *فصل المقال فی شرح کتاب الامثال*، حقّقه و قدّم له و علّق علیه، احسان عباس و عبدالمجید عابدين، بیروت، دارالامانة و مؤسسة الرسالة، ۱۳۹۱ ق / ۱۹۷۱ م.
- بیهقی، ابراهیم بن محمد، *المحاسن و المساوی*، وضع حواشیه، عدنان علی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ ق / ۱۹۹۹ م.
- بیهقی، ابوالحسن، *تاریخ بیهقی*، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران، فروغی، ۱۳۱۷ ش.
- بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدجعفر یاحقی و مهدی سیّدی، تهران، سخن، ۱۳۸۸ ش.
- تاج‌الدین احمد وزیر، *بیاض تاج‌الدین احمد وزیر*، تصحیح علی زمانی علویجه، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
- تحفه، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱ ش.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد، *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۵ م.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد، *تحسین و تقبیح ثعالبی*، ترجمه محمد بن ابی‌بکرین علی ساوی، تصحیح عارف احمد الزغول، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۵ ش.

امثال عربی در نامه‌های عین القضاة همدانی / ۱۹۵

- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد، *یتیمۃ الدهر فی محاسن اهل العصر*، شرح و تحقیق، مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد، *التمثیل و المحاضرة*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلوة، الدار العربیة للکتاب [چاپ افسست قاهره]، ۱۹۸۳م.
- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد، *الاعجاز و الایجاز*، حقه و هذبه محمد ابراهیم سلیم، قاهره، مکتبة القرآن، [بی تا].
- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، *المحاسن و الاضداد*، قدم له و بوبه و شرحه علی بوملحم، بیروت، دار و مکتبة الهلال، ۲۰۰۲م.
- جزری موصلی، ضیاء الدین نصرالله بن محمد، *المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، مکتبة العصریة، ۱۴۲۰ق.
- جوینی، عطا ملک بن محمد، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۲ش.
- حافظ، شمس الدین محمد، *دیوان*، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲ش.
- حریری، ابو محمد قاسم بن علی، *مقامات الحریری*، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الرابعة، ۱۴۲۵ق/ ۲۰۰۵م.
- حسینی خاتون آبادی، میر محمد باقر بن اسماعیل، *ترجمة اناجیل اربعه*، به کوشش رسول جعفریان، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴ش.
- حقیقت، حسین شاه، *خزینة الامثال (ترجمة منتخب مجمع الامثال)*، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ش.
- حمزة اصفهانی، حمزة بن حسن، *سوائر الامثال علی افعال*، دراسة و تحقیق فهمی سعد، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۹ق.
- خوارزمی، ابوبکر، *الامثال المولدة*، تحقیق و تقدیم محمد حسین الأعرجی، ابوظبی، دارالثقافیه، ۱۴۲۴ق/ ۲۰۰۳م.
- خوارزمی، جمال الدین ابوبکر، *مفید العلوم و مفید الهموم*، تحقیق عبدالله بن ابراهیم الانصاری، بیروت، مکتبة عنصریة، ۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۸م.

- خوانساری، جمال‌الدین محمد، شرح غرر و درر آمدی، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
- دمانیسی سیواسی، احمد بن احمد، مجمل‌الاقوال فی الحکم و الامثال، تهران، طلایه [چاپ عکسی]، ۱۳۸۱ ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، امثال و حکم، تهران، امیرکبیر.
- ذوالفقاری، حسن، ۱۳۸۸، فرهنگ بزرگ ضرب‌المتلهای فارسی، تهران، معین.
- رازی، محمد بن ابی‌بکر، امثال و حکم، ترجمه و تصحیح و توضیح از فیروز حریرچی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ ش.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلاغ، تحقیق عمر فاروق طباع، بیروت، دارالأرقم بن ابی الأرقم، ۱۴۲۰ ق/ ۱۹۹۹ م.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ربیع‌الابرار و فصوص‌الأخبار، تحقیق عبدالأمیر مهنا، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۹ م.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، المستقصى فی امثال العرب، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۷ م.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد، نفثة‌المصدر، تصحیح و توضیح امیرحسن یزدگردی، تهران، توس، ۱۳۸۱ ش.
- سجاسی، اسحاق بن ابراهیم، فرائد‌السلوک، به تصحیح و تحشیة عبدالوهاب نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران، پازنگ، ۱۳۶۸ ش.
- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۸۵، «مرورید پیش خوک افشاندن»، سایه‌های شکارشده، تهران، قطره.
- سعدی، مصلح‌الدین، کلیات سعدی، تهران، افکار، ۱۳۷۹ ش.
- سمعانی، شهاب‌الدین احمد بن منصور، روح‌الارواح فی شرح اسماء‌الملك الفتح، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹ ش.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقة‌الحقیقة و شریعة‌الطریقة، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
- شجری جرجانی، یحیی بن حسین، الأمالی الخمیسیة، تحقیق محمدحسن محمدحسن اسماعیل، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق/ ۲۰۰۱ م.

امثال عربی در نامه‌های عین القضاة همدانی / ۱۹۷

- شیخانی، سمیر، ۱۴۰۷، قاموس الحكم و الامثال و الاقوال المأثوره، بیروت، مؤسسة عزالدین.
- صدیقی، غلامحسین، ۱۳۲۴، «جرعه‌فشانی بر خاک»، یادگار، ش ۸، فروردین، ص ۴۷-۵۱.
- طاش‌کبری‌زاده، احمدین مصطفی، مفتاح السعادة و مصباح السیادة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۲/۱۴۲۲.
- طباطبایی، مصطفی، ۱۳۲۷ الف، «امثال عربی و معادل آنها در فارسی (۱)»، یغما، تیر، ش ۴، ص ۱۷۴-۱۷۰.
- طباطبایی، مصطفی، ۱۳۲۷ ب، «امثال عربی و معادل آنها در فارسی (۲)»، یغما، مرداد، ش ۵، ص ۲۳۱-۲۲۸.
- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی، سندبادنامه، تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۱ ش.
- عبادی، ابوالمظفر منصوربن اردشیر، التصفیة فی احوال المتصوفه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی، ۱۳۶۸ ش.
- عسکری، ابوهلال، جمهرة الأمثال، حقه و علق حواشیه، محمد ابوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م.
- عسکری، ابوهلال، کتاب الصناعتین، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، مکتبة عنصریة، ۱۴۱۹ ق/۱۹۹۸ م.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم، مصیبت‌نامه، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶ ش.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم، مختارنامه، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶ ش.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم، الهی‌نامه، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۸ ش.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم، منطق‌الطیر، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۳ ش.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم، منطق‌الطیر، تصحیح و توضیح محمود عابدی و تقی پورنامداریان، تهران، سمت، ۱۳۹۰ ش.

- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.
- عهد جدید، ترجمه پیروز سیار، تهران، نی، ۱۳۸۷ ش.
- عین القضاة، ابوالمعالی عبدالله بن محمد، نامه های عین القضاة همدانی، به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ ش.
- عین القضاة، ابوالمعالی عبدالله بن محمد، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ ش.
- غزالی، ابوحامد محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
- غزالی، ابوحامد محمد، التبر المسبوك فی نصیحة الملوك، تحقیق هیثم خلیفة الطعیمی، بیروت، المكتبة العلمية، ۱۴۲۹ ق / ۲۰۰۸ م.
- غزالی، ابوحامد محمد، احیاء علوم الدین، تحقیق و تخریح، علی محمد مصطفی و سعید المحاسنی، دمشق، دار الفیحاء و دار المنهل ناشرون، ۱۴۳۱ ق / ۲۰۱۰ م.
- غزالی، ابوحامد محمد، تهافت الفلاسفه، تصحیح موریس بویج (بویژ)، بیروت، ۱۹۲۷.
- غزالی، احمد، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق و دیگران، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، نسخه بردان نسخه دانشگاه سن ژوزف بیروت، ش NC.43، تهران، طلایه، ۱۳۸۹ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، تحت نظر ی. ا. برتلس، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۶ م.
- فرهادی نیک، لیل، ۱۳۸۹، «نگاهی اجمالی به موضوعات نامه های عین القضاة همدانی»، نامه پارسی، ش ۵۲، ص ۴۷-۶۹.
- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۱، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه کامل و تنظیم مجدد، حسین داودی، تهران، امیرکبیر.

امثال عربی در نامه‌های عین القضاة همدانی / ۱۹۹

- قاضی قضاعی، شرح فارسی شهاب الاخبار، مقدمه و تصحیح و تعلیق، سید جلال‌الدین حسینی ارموی محدث، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.
- قرّة‌العین، به اهتمام امین‌پاشا اجلالی، تبریز، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۵۴ ش.
- قشیری، ابوالقاسم، الرسالة القشیریه، تحقیق عبدالحلیم محمود و محمودبن الشریف، قم، بیدار [چاپ افست]، ۱۳۷۴ ش.
- قلقشندی، احمدبن عبدالله، صبح الأعتسی فی صناعة الإنشاء، شرحه و علّق علیه، محمد حسین شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی تا].
- قمی، نجم‌الدین ابوالرّجاء، تاریخ الوزراء، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- محقق، مهدی، ۱۳۷۴، تحلیل اشعار ناصر خسرو، تهران، دانشگاه تهران.
- مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التعرف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح و تحشیة محمد روشن، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ ش.
- معین، محمد، ۱۳۲۴، «یک رسم باستانی»، یادگار، ش ۸، فروردین، ص ۵۱-۵۶.
- ملطوبی، محمد، روضة العقول، به تصحیح و تحشیة محمد روشن و ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳ ش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق هـ. سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۷۸ ش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، فیہ ما فیہ، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱ ش.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدّة الابرار، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
- میدانی، ابوالفضل احمدبن محمد، مجمع الامثال، قدّم له و علّق علیه نعیم حسین زررور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
- نجم رازی، ابوبکر عبدالله بن محمد، مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.

- نسفی، عزیزالدین، کتاب الانسان الكامل، با تصحیح و مقدمه ماریزان موله، تهران، طهوری، ۱۳۸۴ش.
- نصرالله منشی، ابوالمعالی، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ش.
- نظام‌الحسینی یزدی، محمدبن محمد، العراضة فی الحکایة الساجوقیة، به کوشش مریم میرشمسی، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۸ش.
- نظام‌الملک، حسن بن علی، سیرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹ش.
- نظامی، الیاس بن یوسف، خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، تهران، ارمغان، ۱۳۱۳ش.
- نظامی، الیاس بن یوسف، لیلی و مجنون، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، توس، ۱۳۶۴ش.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین، تهران، جامی، ۱۳۸۰ش.
- هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران، سروش، ۱۳۸۳ش.
- همدانی، رفیع‌الدین اسحق بن محمد، سیرت رسول‌الله، به تصحیح اصغر مهدوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰ش.
- راونینی، سعدالدین، مرزبان‌نامه، با مقابله و تصحیح و تحشیة محمد روشن، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶ش.
- وطواط، رشیدالدین، لطایف‌الامثال و طرایف‌الاقوال، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات حبیبه دانش‌آموز، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۶ش.
- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۸۶، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.